

بررسی مصادیق انفساخ در عقود

حسین انصاری

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

چکیده

انفساخ از جمله اسباب موجب انحلال عقود است و به حالتی گفته می‌شود که هیچ گونه نقصی در ارکان عقد در زمان انعقاد آن وجود نداشته باشد، اما در اثنای مدت، امری رخ دهد که عقد به خودی خود منحل شود. به عبارت دیگر هر گاه یک عمل حقوقی خود به خود و بدون تاثیراراده‌ی افراد از بین برود و در این انحلال، قصد عاقد دخالتی نداشته باشد، ه این انحلال انفساخ گفته می‌شود. به انفساخ، انحلال قهری نیز گفته می‌شود. منظور از قهری بودن انحلال، یعنی این که عقد، بدون نیاز به عمل حقوقی اضافی، از بین می‌رود، و حق انتخاب برای طرفین یا دادگاه باقی نمی‌ماند. در پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی نگارش شده، مصادیق انفساخ در عقود مورد بررسی قرار گرفته است. خلاصه یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که انفساخ، می‌تواند در عقودی نظیر بیع، اجاره، مزارعه، مضاربه، وکالت و نکاح تحت شرایطی مصداق پیدا کند.

واژگان کلیدی: مصادیق، انفساخ، عقود، قانون مدنی

مقدمه

یکی از این دلایل، انحلال قرارداد بدون دخالت اراده‌ی طرفین و به صورت قهری می‌باشد که از آن تعبیر به انفساخ می‌شود، که با بطلان آن ماهیتی متفاوت دارد. اگر قراردادی باطل باشد به معنای بی‌اعتباری و عدم تأثیر آن قرارداد است، اما انفساخ قرارداد در جایی است که ابتدا قراردادی به طور صحیح منعقد شود، سپس سببی موجب انفساخ آن گردد (کاتوزیان، 1376، 327).

علاوه بر انفساخ، اسباب دیگری موجب انحلال قرارداد می‌گردند که عبارتند از: فسخ و تفاسخ. در فسخ، قرارداد به موجب اراده‌ی یکی از طرفین منحل می‌گردد و در تفاسخ که از آن تعبیر به اقاله نیز آورده می‌شود، قرارداد با توافق طرفین از بین می‌رود (جعفری لنگرودی، 1377، 291).

با توجه به اهمیت بحث موردنظر، این پژوهش، در تلاش است تا موضوع انفساخ عقد، و مصادیق آن را مورد بررسی قرار دهد.

1. انفساخ در عقد بیع

1-1. تلف قهری موضوع تعهد

قانون مدنی فرانسه یکی از موارد سقوط تعهد را تلف قهری موضوع تعهد شمرده است. قانون مدنی ایران پیروی از قانون مزبور نموده و ماده‌ای به این امر اختصاص نداده، ولی در موارد مختلف حکم آن را بیان کرده است. طبق قاعده حقوقی هر مالی که تلف شود به زیان مالک آن است، مگر آنکه به جهتی از جهات ضمان آن به عهده دیگری قرار داده شود؛ زیرا نمی‌توان عقلاً زیان تلف مال کسی را به عهده دیگری گذارد. موارد مختلف تلف قهری موضوع تعهد عبارت است از: **اول** - در صورتی که کسی تعهد به تسلیم مالی نموده باشد که نزد او امانت بوده و تلف شود مانند مورد عاریه، ودیعه و امثال آن تعهد ساقط می‌گردد، زیرا پس از تلف چیزی باقی نیست تا متعهد آن را تسلیم نماید. در صورتی که تلف مال مزبور در اثر تعدی و تفریط متعهد نباشد، زیان آن به عهده مالک آن است؛ زیرا مال با اجازه مالک نزد متعهد امانت بوده و هیچ‌گونه تقصیری که موجب تجاوز از حدود اذن مالک باشد به عمل نیامده تا مسئول تلف باشد. در صورتی که مال مورد تعهد در اثر تعدی و تفریط تلف شده باشد متصرف ضامن است و باید بدل آن را به مالکش بدهد، یعنی هرگاه مثلی است مثل آن و هرگاه قیمی است قیمت آن. همچنین است در موردی که مال مورد تعهد نزد متصرف ناقص یا معیوب گردد. در صورتی که مال نزد متعهد با اجازه قانون امانت باشد مثل مورد لقطه و امثال آن، حکم آن مانند موردی است که از طرف مالک امانت بوده است (ماده «614» در مورد ودیعه و ماده «640» در مورد عاریه) (امامی، بی‌تا، 1، 349-350).

دوم - هرگاه تعهد به انتقال مال معین باشد و قبل از ایفاء تعهد مال تلف شود، چنانکه کسی تعهد نماید که اتومبیل سواری خود را به دیگری در ظرف ده روز انتقال دهد و قبل از انتقال اتومبیل دچار حریق شود (خواه این امر قبل از موعد مقرر باشد و خواه پس از موعد) زیان آن طبق قاعده، به عهده مالک متعهد است و طبق مستفاد از ماده «240» قانون مدنی (در مورد شرط) تعهد ساقط و عقد منفسخ می‌شود و هرگاه عقد معوض بوده و متعهد له عوض را داده است آن را مسترد می‌دارد. فرقی نمی‌نماید که تلف مال عمداً باشد و یا غیر عمد، همچنین است هرگاه متعهد مورد تعهد را به دیگری انتقال داده باشد، زیرا تعهد به انتقال، ایجاد حق عینی برای متعهد له نسبت به مورد تعهد نمی‌نماید تا انتقال دوم باطل باشد، و چنانچه از این امر خسارت به متعهدله متوجه شده است او می‌تواند خسارت ناشی از عدم انجام تعهد را بخواهد، زیرا متعهد سبب توجه خسارت بمتعهدله می‌باشد. در صورتی که تعهد بتسلیم مال کلی باشد، چنانکه کسی تعهد نماید که ده خروار گندم به دیگری بدهد، سپس بر طبق قانون تمامی گندم به انحصار دولت در آید، بدین نحو که خرید و فروش آن برای غیر دولت قدغن شود، اگر چه ماده صریحی حکم مورد مزبور را بیان ننموده است، ولی می‌توان از مواد «240» و «348» و «372» قانون مدنی حکم به

انفساخ معامله مزبور را استنباط کرد. همچنین هرگاه مورد تعهد انجام فعل در مدت معینی باشد، چنانکه گوینده تعهد نماید که در مقابل مبلغی در ساعت معین در جمعیتی سخنرانی کند و در آن ساعت مریض شود و یا فیلم‌برداری تعهد نماید که در مقابل اجرتی معین در جشن دانشگاه فیلم‌برداری نماید و در آن جشن حاضر نشود، تعهد ساقط می‌گردد و منفسخ می‌شود (امامی، بی‌تا، 1، 352).

سوم- در صورتی که به وسیله عقد تملیکی مالی مورد انتقال قرار گیرد و آن قبل از تسلیم تلف شود تعهد به تسلیم مال مزبور ساقط می‌گردد؛ زیرا متعهد قادر بر تسلیم آن نمی‌باشد. و هرگاه ناقل نسبت به آن تعدی و تفریط نموده و یا مورد مطالبه قرار گرفته و در تسلیم آن تأخیر نموده باشد، او در مقابل مالک مسئول بدل آن از مثل یا قیمت است و الا هرگاه بدون تعدی و تفریط و تأخیر در تسلیم در اثر امر غیر مترقبه تلف گردد ناقل ضامن نخواهد بود؛ زیرا متصرف مزبور مانند امین می‌باشد. در صورتی که عقد تملیکی معوض باشد منتقل الیه ملزم به تسلیم عوض خواهد بود، زیرا تلف یکی از عوضین قبل از تسلیم موجب انحلال عقد نمی‌گردد. قاعده بالا در عقود تملیکی معوض بر خلاف مفهوم معاوضه می‌باشد، زیرا عقد معوض دو تملیک است که یکی در مقابل دیگری قرار می‌گیرد و این امر ناشی از ربط و بستگی بین عوضین است که مورد قصد متعاملین می‌باشد. علت غائی در هر یک از متعاملین در تملیک و تسلیط مورد، تملیک و تسلیط عوض آن از ناحیه طرف دیگر است به نحوی که هرگاه تملیک و تسلیط عوض نبود، مورد را تملیک و تسلیط نمی‌نمود و چنانکه می‌دانست نمی‌تواند عوض را بدست آورد حاضر نمی‌شد مال خود را به طرف دیگر تملیک بنماید. بدین جهت است که هرگاه یکی از متعاملین امتناع از تسلیم مورد تعهد خود بنماید طرف دیگر می‌تواند طبق مستفاد از ماده «377» قانون مدنی تا تسلیم آن از قبض عوض خودداری کند. از ماده «348» و ماده «372» قانون مدنی که قدرت بر تسلیم شرط صحت معامله قرار داده شده مستفاد می‌گردد که هرگاه مورد معامله قبل از تسلیم تلف گردد کشف می‌شود که معامله باطل بوده، این است که طبق مستفاد از ماده «496» گفته می‌شود: تلف عین مستأجره قبل از تسلیم موجب بطلان اجاره است. و هم چنین است هرگاه مال مورد انتقال از جریان تجاری خارج شود چنانکه نقل و انتقال آن قانوناً ممنوع گردد و یا مفقود شود به نحوی که از وجود و محل آن بی‌اطلاع باشند، زیرا متعهد قدرت قانونی بر تسلیم مال مورد معامله ندارد. بنابراین باید بر آن بود که تلف قهری یکی از عوضین قبل از قبض، کشف از بطلان عقد می‌نماید. قاعده مزبور در مورد بیع جاری نمی‌گردد، ماده «387» قانون مدنی می‌گوید: «اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر اینکه بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت تلف از مال مشتری خواهد بود». برای آنکه حکم مزبور با قواعد حقوقی تطبیق گردد، فرض می‌شود که چون مبیع نزد بایع تلف گردد، کشف می‌شود که قبل از تلف مبیع، در یک لحظه تصویری بیع فسخ شده و مبیع به ملکیت بایع در آمده و سپس تلف شده است، زیرا طبق قاعده حقوقی، زیان مال به عهده مالک آن است و نمی‌تواند مال در ملکیت مشتری تلف شود و زیان آن به عهده بایع قرار گیرد. قانون مدنی به همان جهتی که تلف مبیع را قبل از قبض موجب انفساخ بیع دانسته، در مورد نقص مبیع قبل از قبض رعایت قاعده (تلف مال به زیان مالک است) را نیز ننموده و به مشتری حق فسخ داده است. این است که ماده «388» ق. م. می‌گوید: «اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید» (امامی، بی‌تا، 1، 351).

1-2. شرایط تحقق انفساخ با تلف مبیع

برای اینکه تلف مبیع سبب انفساخ عقد و استرداد ثمن به مشتری گردد، چهار شرط باید تحقق داشته باشد و آلا عقد منفسخ نشده و تلف از کیسه بایع نخواهد بود:

اول- تلف مبیع قبل از تسلیم باشد: در باب ضمان معاوضی، ضمان با تسلیم مبیع، به مشتری منتقل می‌شود (انصاری، 1410ق، 16، 313) و قبل از تسلیم به عهده بایع است مگر در جایی که خیار مختص به مشتری وجود داشته باشد که در

آن صورت مسئولیت حتی پس از تسلیم در مدت خیار ادامه خواهد داشت؛ چنانکه قانون مدنی در ماده 453 چنین می‌گوید: «در خیار مجلس و حیوان و شرط اگر مبیع بعد از تسلیم و در زمان خیار بایع یا متعاملین تلف یا ناقص شود بر عهده مشتری است و اگر خیار مختص مشتری باشد، تلف یا نقص به عهده بایع است». در تلف مبیع قبل از تسلیم فرق نمی‌کند که برای تسلیم مبیع در عقد موعدی معین شده باشد یا نشده باشد و خواه تعیین موعد به نفع مشتری باشد یا به نفع بایع؛ و باز فرقی نمی‌کند که بایع در تسلیم مبیع تأخیر کرده باشد یا آنکه تأخیر ننموده باشد (طاهری، 1418ق، 4، 107)..

دوم - مبیع عین معین باشد: هر چند در ماده 387 سخنی از این شرط به میان نیامده است لکن بر حسب قواعد کلی در باب معاملات، به آسانی می‌توان این شرط را استنباط کرد؛ زیرا در صورتی که مبیع کلی فی الذمه باشد تا مبیع در فرد خاصی مشخص نشده و تسلیم مشتری نشود، ملکیت مشتری از ذمه بایع خارج نمی‌شود لذا اگر همه افراد مبیع در دست بایع تلف شود باز مشتری در ذمه بایع مبیع را به صورت کلی مالک بوده و عقد منفسخ نمی‌شود تا زمانی که آن کلی را در مصداق معین خارجی تعیین نمایند (طاهری، 1418ق، 4، 107).

سوم - بایع برای تسلیم مبیع به مشتری مراجعه نکرده باشد: در صورتی که بایع برای تسلیم مبیع به مشتری مراجعه نموده و در اثر امتناع او به حاکم یا قائم مقام او نیز مراجعه کرده باشد، تلف از مال مشتری خواهد بود؛ زیرا در اثر مراجعه ضمان زایل شده و بایع امین شناخته می‌شود و امین بدون تعدی و تفریط ضامن نخواهد بود؛ و همچنین است اگر بایع در اثر امتناع مشتری، مبیع را به حاکم بدهد و در دست حاکم تلف شود (طاهری، 1418ق، 4، 107-108).

چهارم - تلف مبیع در اثر حادثه خارجی باشد نه اهمال و تقصیر: مقصود از حادثه خارجی و یا به تعبیر فقها «تلف به آفت سماوی»، این است که تلف به بایع یا مشتری و یا شخص ثالثی منتسب نباشد؛ زیرا اگر شخصی اعم از بایع یا غیر بایع آن را تلف کرده باشد، طبق ماده 328 و 331 ق.م، ضامن مثل یا قیمت آن خواهد بود و بیع منفسخ نمی‌شود.

1-3. آثار تلف مبیع

به واسطه تلف، عقد بیع از هنگام تلف منفسخ می‌شود و نسبت به ما قبل از تلف اثری نخواهد داشت، و قهراً هر یک از عوضین به مالک قبل از عقد منتقل می‌شود. بنابراین، اگر بایع ثمن را از مشتری تحویل گرفته بود مسترد می‌دارد و اگر تحویل نگرفته بود دیگر حق مطالبه آن را نخواهد داشت. منافع منفصله تا زمان تلف مبیع، متعلق به مشتری خواهد بود؛ زیرا منافع در ملکیت تابع عین است و مبیع در مدت بین عقد و تلف متعلق به مشتری بوده است و همچنین اگر ثمن عین خارجی بوده و دارای منافع باشد در آن مدت متعلق به بایع خواهد بود (نجفی، 1404ق، 23، 160). ضمان تلف مبیع از جمله حقوق مالی نیست که قابل اسقاط باشد لذا متعاملین نمی‌توانند در ضمن عقد بیع شرط اسقاط آن را بنمایند؛ زیرا ضمان مزبور اثر قهری تلف است و آن حکم است نه حق (انصاری، 1410ق، 16، 313).

قانون مدنی در ماده 389 می‌گوید: «اگر در مورد دو ماده فوق تلف شدن مبیع یا نقص آن ناشی از عمل مشتری باشد، مشتری حقی بر بایع ندارد و باید ثمن را تأدیه کند».

مشهور فقهای امامیه بر این عقیده‌اند که اتلاف به وسیله مشتری در حکم قبض است. امام خمینی معتقد است که این توجیه مستلزم اجتماع نقیضین (انفساخ و عدم آن) است؛ (موسوی خمینی، 1363، 5، 387) و توجیه آن کاملاً روشن است؛ زیرا کالای مزبور مال مشتری بوده و خودش آن را تلف کرده و لذا خسارت آن هم به خودش وارد می‌گردد و جای این گمان نیست که گفته شود قاعده تلف قبض از قبض عموم دارد و هر گونه تلفی را شامل می‌گردد، زیرا مسلماً قاعده از این فرض انصراف دارد

(موسوی خمینی، 1363، 5، 387؛ جعی عاملی (شهید ثانی)، 1410ق، 1، 392) و در چنین فرضی، مشتری باید ثمن را به بایع تأدیه کند. از دیدگاه برخی از فقها این سخن در جایی صحیح است که مشتری عالماً عامداً مبادرت به اتلاف کالای خریداری شده کرده باشد، اما اگر اتلاف از روی جهل از وی سریزند، به منزله قبض محسوب نمی‌شود؛ مانند آن که فروشنده طعامی را به خریدار بفروشد و سپس طعام مزبور را برای تناول به خریدار تقدیم کند که در این صورت، اگر خریدار طعام را تناول کند، قبض حاصل نشده و ملزم به پرداخت ثمن نخواهد شد. شیخ انصاری گفته است: چنانچه عنصر فریب دادن و متقابلاً گول خوردن وجود داشته باشد، بی‌شک به مقتضای قاعده غرور، قضیه از همین قرار است و ضمان به عهده بایع است؛ ولی چنانچه چنین عنصری در میان نباشد، در این که اقدام مشتری -هر چند جاهلانه صورت گیرد- موجب ضمان نباشد جای تأمل است (انصاری، 1410ق، 2، 314). منظور از «غرور» آن است که کسی امر را بر دیگری مشتبه سازد، مانند آن که مالی را در اختیار دیگری بگذارد و چنین وانمود سازد که به او هبه شده، که در این حالت، چنانچه مال مزبور مورد مصرف شخصی متصرف قرار گیرد، ضمان بر عهده شخص دهنده است. به نظر شیخ انصاری، اگر بایع متاع خوردنی را پس از فروش به مشتری به گونه‌ای در اختیار او قرار دهد که وانمود شود از اموال مغازه است -نظیر تعارفاتی که فروشندگان مواد خوراکی در عرف رایج انجام می‌دهند- و مشتری آن را تناول کند، ضمان به عهده بایع است؛ ولی اگر چنین عملی از بایع سر نزده باشد، مثل آن که پس از انجام معامله، خریدار بدون توجه و تفحص، متاع خوردنی را که خود خریده به خیال آن که مال بایع است تناول کند، جای تردید است که این مورد را همانند تلف سماوی دانسته، ضمان را به عهده بایع قرار دهیم (انصاری، 1410ق، 2، 314؛ محقق داماد، 1406ق، 1، 190).

در خصوص اتلاف به وسیله شخص ثالث، همانند اتلاف توسط بایع، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد: بعضی آن را مانند تلف سماوی دانسته و موجب انفساخ شناخته‌اند، و بعضی دیگر، انفساخ را نپذیرفته و موجب ضمان شخص متلف دانسته‌اند. قول سوم آن است که در چنین فرضی، مشتری مخیر است میان فسخ و دریافت تمام ثمن از بایع یا رجوع به متلف و دریافت مثل یا قیمت از وی. البته ناگفته نماند که چنانچه مشتری نظر نخست را اعمال کند بایع می‌تواند برای دریافت خسارت به متلف مراجعه کند. در این مسأله از طرفی قواعد حقوقی اقتضا دارند که با انجام معامله، مال در ملک مشتری وارد گردد و شخص متلف در مقابل صاحب مال مسئول باشد، و از طرف دیگر از روایت عقبه بن خالد که مستند روایی قاعده تلف قبل از قبض است، خلاف آن مستفاد می‌گردد؛ زیرا در آن روایت، اتلاف توسط شخص اجنبی مورد سؤال از امام (ع) بوده و راوی پرسیده است: مالی که قبل از قبض به سرقت رفته از مال چه کسی محسوب می‌شود و حضرت امام (ع) پاسخ فرموده‌اند: از مال صاحب مال که مال مزبور در خانه‌اش بوده است. لذا از حدیث استنباط می‌شود که اتلاف توسط شخص اجنبی، همانند تلف سماوی از مصادیق قاعده تلف قبل از قبض و سبب انفساخ عقد است. بنا به مراتب فوق با توجه به وحدت ملاک با مسأله قبل، قول به مخیر بودن مشتری بین فسخ، به دلیل تعذر تسلیم و گرفتن ثمن و یا رجوع به تلف‌کننده و مطالبه مثل یا قیمت، اقوی به نظر می‌رسد. بدیهی است در فرض فسخ توسط مشتری و گرفتن ثمن، تلف‌کننده در مقابل بایع مسئول است (محقق داماد، 1406ق، 1، 191).

در صورتی که پیش از تسلیم، بخشی از مبیع تلف شده و مبیع اصلی ناقص شود، دو صورت متصور است:

اول آنکه: مبيع تجزیه‌ناپذیر بوده و بخش تلف شده هر چند باعث نقص کل مبيع شده است لکن مستقلاً مورد دادوستد نبوده و بخشی از ثمن در برابر آن قرار نگرفته باشد؛ مثل اینکه مبيع وصف کمالش را از دست داده و یا اگر مبيع حیوان است گوش یا دمش را بریده باشند، در این صورت عقد منفسخ نمی‌شود؛ زیرا از دیدگاه عرف نمی‌توان گفت تمام یا بخشی از مبيع از بین رفته است بلکه مبيع باقی ولی ناقص است، و در اراده طرفین نیز سهمی از ثمن در برابر وصف کمال پرداخت نشده بود، لذا در این صورت چاره‌ای برای تدارک ضرر مشتری جز حق فسخ عقد باقی نمی‌ماند (علامه حلی، 1414ق، 1، 474) اینجاست که قانون مدنی در ماده 388 می‌گوید: «اگر قبل از تسلیم، در مبيع، نقصی حاصل شود، مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید».

دوم آنکه: جزء تلف شده اصالت داشته و در مبادله، سهمی از ثمن در برابر آن قرار گرفته باشد؛ مثل اینکه پنج کیسه از ده کیسه گندم یا برنج فروخته شده از بین برود، در این صورت عقد به اعتبار اجزای مبيع به دو عقد منحل می‌شود: عقدی که مربوط به بخش تلف شده است طبق قاعده کلی، منفسخ و ثمن به خریدار بازمی‌گردد ولی نسبت به بخش دیگر، عقد درست و باقی خواهد بود؛ ولی خریدار از باب «خيار تبعض صفقة» می‌تواند این جزء از عقد را نیز فسخ کرده و با دادن مبيع ناقص، تمام ثمن را پس بگیرد.

1-4. اختلاط مبيع قبل از قبض

اگر مبيع قبل از آنکه به مشتری تسلیم شود با مال دیگری (اعم از مال بايع یا غير بايع) مختلط شود به طوری که نتوان آنها را از هم جدا و متمایز ساخت، مثل اینکه گندم فروخته شده با گندمی دیگر مخلوط شود، در این صورت شرکت قهری حاصل می‌شود و مشتری مختار است می‌تواند همان مبيع را به صورت شرکت بپذیرد و معامله را باقی بگذارد و می‌تواند معامله را فسخ نماید (نجفی، 1404ق، 23، 160).

1-5. عيب مبيع قبل از قبض

در ماده 425 قانون مدنی چنین آمده است که: «عیبی که بعد از بیع و قبل از قبض در مبيع حادث شود در حکم عيب سابق است»؛ یعنی مشتری می‌تواند به دستور ماده 422 ق.م. مبيع معیوب را با اخذ ازش (ما به التفاوت بین صحیح و معیوب) قبول کند و یا معامله را فسخ نماید. این حکم نیز همانند تلف و نقص قبل از قبض بر خلاف قاعده است؛ زیرا عيب بدون تعدی و تفریط در ملک مشتری حادث شده و ضمان آن باید طبق قاعده به عهده مشتری باشد ولی طبق ملاک قاعده ضمان بايع نسبت به مبيع قبل از قبض، هر گونه عیبی که قبل از قبض حاصل شود مانند تلف به عهده بايع است (طاهری، 1418ق، 4، 111).

1-6. غصب مبيع قبل از قبض: اگر مبيع قبل از تسلیم به مشتری از دست بايع غصب شود، مثلاً گاوی را که فروخته بود قبل از آنکه به مشتری تسلیم کند دزدی آن را سرقت کرده باشد، در این صورت اگر اعاده مبيع در مدت کمی میسر است، مشتری حق فسخ عقد را نخواهد داشت ولی اگر در مدت کم و یا حتی در مدت زیاد امکان بازگرداندن مبيع نیست مشتری حق فسخ خواهد داشت (نجفی، 1404ق، 23، 162).

1-7. تلف نمای مبيع پیش از قبض

همان گونه که محرز است، به محض وقوع بیع، مبیع به خریدار و ثمن به بایع منتقل می‌شود و تا زمان تلف مبیع این ملکیت ادامه دارد و قهراً نمائات حاصله از مبیع در فاصله بین عقد بیع و زمان تلف مبیع از آن خریدار خواهد بود. اینک سؤال این است که اگر این نمائات پیش از تسلیم تلف شود، آیا بایع همان گونه که ضامن تلف مبیع قبل از قبض بود، ضامن نمائات هم خواهد بود یا نه؟ در پاسخ این سؤال گفته می‌شود: نمائات مشمول ماده 387 ق. م. نبوده و حکم مبیع را نخواهد داشت؛ زیرا نمائات به عنوان امانت در نزد بایع است و امین بدون تعدی و تفریط ضامن نخواهد بود و حکم ماده 387 بر خلاف قاعده بوده و به جای دیگر سرایت داده نمی‌شود (نجفی، 1404 ق، 23، 160).

همه آنچه که در رابطه با تلف مبیع و یا عیب و نقص و غصب مبیع قبل از قبض گفته شد در رابطه با تلف ثمن قبل از قبض نیز جاری است، هر چند که ماده 387 و قاعده «کل مبیع تلف قبل قبضه...» منحصر به مبیع است لکن از باب وحدت ملاک، حکم مبیع بر ثمن نیز جاری است و این مسأله مورد اتفاق فقهای امامیه است (علامه حلی، 1414 ق، 1، 474؛ طاهری، 1418 ق، 4، 108-112).

آیا قاعده مورد بحث به تلف ناشی از سوانح و آفات سماوی اختصاص دارد یا آن که شامل اتلاف عمدی مبیع توسط فروشنده نیز می‌گردد؟

قانون مدنی ایران نیز در ماده 387 مقرر داشته است: «اگر مبیع قبل از تسلیم، بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود، بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد...».

ماده مزبور با آوردن قید «بدون تقصیر و اهمال» اتلاف عمدی را از شمول حکم خود خارج ساخته است.

قانون مزبور در مبحث تعهدات در ماده 278 نیز همین مبنا را برگزیده است: «اگر موضوع تعهد عین معینی باشد تسلیم آن به صاحبش در وضعیتی که حین تسلیم دارد موجب برائت متعهد می‌شود اگر چه کسر و نقصان داشته باشد، مشروط بر این که کسر و نقصان از تعدی یا تفریط متعهد ناشی نشده باشد...». البته آنچه به صراحت از قانون استفاده می‌شود آن است که تلف از روی عمد و تقصیر و یا اهمال بایع از شمول قاعده خارج است، یعنی این قانون به وضوح نظریه اول (الف) را نپذیرفته، ولی معلوم نیست که از میان دو نظریه دوم و سوم کدامیک را پذیرفته است، چرا که با هر دو سازگاری دارد و لذا در این زمینه تنها دکتربین حقوقی می‌تواند راهگشا باشد (محقق داماد، 1406 ق، 1، 188-189).

2. انفساخ در عقد مضاربه

مضاربه عقدی است که به موجب آن، یکی از دو طرف معامله سرمایه‌ای می‌دهد با قید آن که طرف دیگر، با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند. صاحب سرمایه، مالک و عامل، مضارب نامیده می‌شود (ماده 546 ق. م). بنابراین ماهیت مضاربه این است که انسان مالی را به دیگری بدهد که او در مقابل سهم معینی از سود آن، کار کند. عامل از آن جهت که سرمایه را به گردش در می‌آورد مضارب خوانده می‌شود. از عقد مضاربه با عنوان «قراض» نیز یاد شده است. مهم‌ترین ویژگی‌های عقد مضاربه عبارت است از جایز بودن، ماهیت تجاری داشتن، شرکت مالک و مضارب در سود و زیان به نسبت تعیین شده، انفساخ عقد مضاربه با افلاس مالک، با تلف شدن تمام سرمایه وربح و با عدم امکان تجارتی که مورد نظر طرفین بوده است واقع می‌شود (برهانیان، بی‌تا، 1، 143).

ماده 551 ق. م در این رابطه می‌گوید: «عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منفسخ می‌شود:

1- در صورت موت یا جنون یا سفه احد طرفین؛ انحلال مضاربه در اثر موت و حجر یکی از طرفین (به واسطه جنون، سفه و یا ورشکستگی) از نتایج جایز بودن عقد است و اختصاص به مضاربه ندارد، لذا هر عقد جایزی به واسطه فوت یا جنون و سفه احد طرفین، باطل می‌گردد. و در باب فوت چنین استدلال شده است که با فوت مالک، اذن از بین می‌رود و با فوت عامل، چون مال به دست دیگران می‌رسد نیاز به اذن جدید دارد (نجفی، 1404 ق، 26، 340-355).

2- در صورت تلف شدن تمام سرمایه و ربح؛ در صورتی که تمام سرمایه و ربح تلف شود، چنانکه در اثر حادثه‌ای بسوزد و یا در نتیجه زیانهای ناشی از تجارت از بین برود، موضوع مضاربه نیز منتفی می‌شود؛ زیرا نه مالک و نه مضارب هیچ کدام اعتبار تجاری و سایر اموال خود را موضوع این پیمان قرار نداده‌اند بلکه خواسته‌اند با سرمایه خاصی به تجارت بپردازند و طبیعی است که پیمانشان با از بین رفتن این سرمایه، دیگر موضوعی نخواهد داشت (علامه حلی، 1414 ق، 2، 244).

3- در صورت مفلس شدن مالک؛ در صورت مفلس شدن مالک و صدور حکم افلاس (که در اصطلاح روز در عرف تجارت از آن به «ورشکستگی» یاد می‌کنند) دارایی تاجر به سود طلبکاران توقیف می‌شود و او نمی‌تواند در هیچ یک از اجزای آن تصرف کند (علامه حلی، 1414 ق، 2، 78). در حالی که در اثر عقد مضاربه، مالک می‌خواهد به طور غیر مستقیم و به وسیله عامل در بخشی از اموال خود که به سرمایه اختصاص داده شده است، تصرف کند؛ چرا که به وسیله عامل دادوستد می‌کند و این با حکم افلاس سازگار نیست، لذا عقد مضاربه به وسیله حکم افلاس منحل خواهد شد (طاهری، 1418 ق، 4، 278).

4- در صورت عدم امکان تجارتي که منظور طرفین بوده؛ در صورتی که تجارت مورد نظر طرفین در نتیجه حوادث قهری یا وضع مقررات تازه، غیر ممکن شود، مانند صورت قبل یعنی تلف شدن سرمایه، عقد، موضوع خود را از دست می‌دهد؛ به عنوان مثال: هرگاه کسی به دیگری سرمایه دهد تا با آن به خرید و فروش ارز بپردازد و در این حالت دولت طبق بخشنامه‌ای خرید و فروش پولهای خارجی را در انحصار خود قرار دهد، قهراً عقد مضاربه منفسخ خواهد شد. و یا موضوع مضاربه، واردات و یا صادرات کالایی بود که به وسیله قانون منع شده باشد در این صورت عقد مضاربه منحل خواهد شد (طاهری، 1418 ق، 4، 277-278).

3. انفساخ در عقد مزارعه

موارد انحلال خود به خودی در باب مزارعه عبارتند از:

اول: صورت شرط مباشرت عامل و فوت او در اثنا؛ در صورتی که مباشرت عامل در زراعت شرط شود و او در مدت مزارعه فوت نماید، در این صورت عقد مزارعه منفسخ می‌شود؛ چنانکه در ماده 529 ق. م آمده است: «عقد مزارعه به فوت متعاملین یا احد آنها باطل نمی‌شود، مگر اینکه مباشرت عامل شرط شده باشد، در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود» مقصود از شرط

مباشرت قید مباشرت و وحدت مطلوب است؛ زیرا اگر شرط باشد و از باب تعدد مطلوب، باطل نخواهد شد بلکه قائم مقام عامل به جای او انجام وظیفه خواهد کرد.

دوم: خروج زمین از قابلیت انتفاع: هرگاه در موقع عقد مزارعه زمین قابلیت زراعت را داشته ولی پس از آن به واسطه خشک شدن آب، یا آب گرفتگی و یا علل دیگر، از قابلیت انتفاع ببفتد و رفع مانع نیز ممکن نباشد، عقد مزارعه منفسخ می‌شود؛ چنانکه در ماده 527 ق. م آمده است: «هرگاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل، از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد، عقد مزارعه منفسخ می‌شود».

سوم: صورت کشف عدم مالکیت مالک نسبت به مقداری از مدت مزارعه: مزارع باید برای مدتی که زمین را به مزارعه می‌دهد مالک منافع آن باشد، بنابراین اگر کسی به مدت عمر خود دارای حق انتفاع از زمینی بوده و آن را به مزارعه دهد و در اثنای مزارعه فوت کند، طبق ماده 530 ق. م، عقد مزارعه به فوت او منفسخ می‌شود؛ چنانکه می‌گوید: «هرگاه کسی به مدت عمر خود مالک منافع زمینی بوده و آن را به مزارعه داده باشد، عقد مزارعه به فوت او منفسخ می‌شود». نظیر این حکم قبلاً در باب اجاره در ماده 497 نیز آمده است. تنها فرقی که بین این دو مورد در دو ماده آمده این است که در باب اجاره می‌گوید: اجاره باطل می‌شود و در اینجا می‌گوید: عقد منفسخ می‌گردد. و این یک اختلاف لفظی است؛ زیرا بطلان اجاره نیز از حین فوت مالک است و اثری جز همان اثر انفساخ ندارد (طاهری، 1418، ق. 4، 238-239).

عبارت ماده 497 این است: «... اگر موجر فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستأجره بوده است، اجاره به فوت موجر باطل می‌شود...».

4. انفساخ در عقد وکالت

از جمله موارد انفساخ وکالت، انفساخ با محجوریت وکیل یا موکل است. ماده «682» ق. م. می‌گوید: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد، و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد».

منظور ماده بالا از محجوریت عدم رشد است یعنی سفه؛ انحلال عقد به محجوریت وکیل یا موکل اختصاص به وکالت ندارد، بلکه طبق ماده «954» ق. م. «کلیه عقود جایز به موت (و جنون) احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است»

چنانچه در طرفین عقد وکالت سفيه می‌تواند تملك بلاعوض مانند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیات مباحات بنماید، در آن امور نیز او می‌تواند وکالت به غیر دهد، و طبق مستفاد از ذیل ماده «954» ق. م. حدوث سفه موکل در اثناء وکالت در صحت آن تأثیر نمی‌نماید؛ زیرا رشد در امور مزبور معتبر نمی‌باشد، ولی نسبت به مورد دیگر که سفيه نمی‌تواند در آن تصرف بنماید مانند معاملات و عقود (غیر از قبول صلح و هبه بلا عوض) ایجاباً و قبولاً سفه در اثناء وکالت موجب انفساخ عقد مزبور خواهد بود. قانون مدنی در این امر نیز پیروی از حقوق امامیه نموده است که متکی بر اجماع می‌باشد. اما نسبت به حصول سفه وکیل در اثناء وکالت، چنانکه در طرفین عقد گذشت که سفه مانع از قبول وکالت نمی‌باشد، همچنین حدوث سفه نیز موجب انحلال وکالت نمی‌گردد (امامی، بی تا، 2، 241).

5. انفساخ در عقد اجاره

گفته شده است که اجرت گاه طبیعت کلی است که قابل انطباق بر افراد متعدّدش است و یا اینکه شخص خارجی ممتنع الصدق علی کثیرین است. پس اگر از قسم اول باشد برای مستأجر تطبیقش بر افراد معیوب نیست؛ برای اینکه کلی هرگاه عوضی در عقود معاوضی قرار گیرد به طبیعت سالم از عیب و نقص منصرف می‌شود. پس در مقام ادا واجب است که فرد سالم ادا شود؛ زیرا همین مطلب مصداق است برای آنچه حق است. اما هرگاه اجرت شخص خارجی باشد و در آن عیبی قبل از قبض حادث شود گفتیم قاعده «کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه» به بیع اختصاص ندارد، بلکه در تمام معاوضات جاری می‌شود. پس عیب که ایجاد می‌شود یا به تلف جزء است یا به از بین رفتن وصف صحیح است. اگر جزء تلف شده باشد از آنچه که تقسیط شود بر آن بها و مقابل آن مقداری از طرف دیگر قرار بگیرد پس به نسبت آن جزء و مقابله فسخ می‌شود. مثلاً اگر خانه‌ای را یک سال کامل به مقداری از گندم اجاره دهد، وقف بر جزئی از گندم که اجرت خانه است واقع شود، به مقدار آن جزء اجاره فسخ می‌گردد فرض می‌کنیم که مقابل تالف یک ماه از مدت اجاره است پس به مقدار یک ماه اجاره فسخ می‌شود، برای اینکه تالف از مال مستأجر می‌باشد. بنا بر فرض به حکم قاعده و به انفساخ تمام عقد می‌باشد نه کمتر به مقدار آنچه تالف بعد از تقسیط مقابل آن قرار می‌گیرد. با توجه به انفساخ تمام عقد اجاره، پس تمام اجرت به مستأجر و عین مستأجره به موجر برمی‌گردد و در این مسأله اشکالی نیست و گفتیم عقد به مقداری که مقابل جزء تالف از اجرت قرار می‌گیرد منفسخ می‌شود. پس آن مقدار به موجر برمی‌گردد و باقی به مستأجر برمی‌گردد و اما خیار تبعض صفاً برای هر یک از آن دو- موجر و مستأجر- به وجود می‌آید. بنابراین، اگر موجر به اتلاف بعضی از اجرت تعمد کند. اتلافش به منزله قبض او می‌باشد. اگر قبض عرفی نباشد این به نسبت جزء است. اگر تالف وصف باشد و سببی برای حدوث عیب در اجرت شد، حدوث عیب قبل از قبض مانند حدوثش قبل از عقد است، پس بین فسخ عقد و بین گرفتن ارش مخیر است، ضمن اینکه گرفتن ارش و نگه داشتن اجرت بر خلاف قاعده است و بر جواز گرفتن ارش و نگه داشتن و رد نکردن اجرت ادعای اجماع شده است (بجنوردی، 1401ق، 2، 52-55).

6. انفساخ در عقد نکاح

انفساخ نکاح در مواردی به شرح ذیل است:

6-1. ارتداد زن یا شوهر مسلمان

ارتداد همان طوری که در لغت آمده عبارت است از رجوع و برگشت. در تاج العروس آمده است «ارتداد و ارتد عنه تحول» و سپس می‌گوید: «و منه الردء عن الاسلام ای الرجوع عنه و ارتد فلان عن دینه اذا كفر بعد اسلامه» یعنی: ... رده از اسلام به کسر راء به معنی رجوع و برگشت از اسلام است (واسطی زبیدی، 1414ق، 2، 351) و این که گفته می‌شود فلانی از دینش مرتد گردید یعنی پس از اسلام به کفر بازگشت. از این سخنان استفاده می‌شود که ارتداد در اصطلاح لغوی و فقهی به یک معنی است و تفاوتی بین معنای لغوی و فقهی آن نیست (شوشتری، 1427ق، 1، 75). فلذا شهید اول در کتاب شریف لمعه در تعریف ارتداد می‌فرماید: «الارتداد و هو الکفر بعد الاسلام» یعنی ارتداد عبارت است که کفر بعد از اسلام (مکی عاملی (شهید اول)، 1410ق، 264).

چنانکه از اطلاق ماده «1059» ق. م. استنباط می‌شود نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان همچنانی که ابتداء جایز نیست. استدامه نیز ممنوع می‌باشد. بنابراین:

1- در صورتی که یکی از زن و شوهر یا هر دو آنان قبل از نزدیکی مرتد شوند، نکاح بین آنان بخودی خود منحل می‌گردد. در این امر فرق نمی‌نماید که ارتداد زن یا شوهر فطری باشد یا ملی.

2- در صورتی که زن یا شوهر پس از نزدیکی مرتد شود دو فرض پیش می‌آید:

الف- هرگاه شوهر مرتد فطری گردد (یعنی اصلاً مسلمان بوده و کافر شده است) نکاح بلافاصله منحل می‌شود.

ب- هرگاه زن مرتد فطری گردد (یعنی اصلاً مسلمان بوده و سپس کافر شده است) و یا آنکه زن و یا شوهر مرتد ملی شوند (یعنی کافر اصلی نبوده و مسلمان شده و مجدداً کافر شده‌اند) از تاریخ ارتداد، زن باید عدهٔ فسخ نگهدارد و انحلال نکاح متوقف بر انقضاء عدهٔ زن است. هرگاه قبل از انقضاء عده کسی که کافر شده به اسلام برگشت کشف می‌شود که نکاح از زمان کفر او منفسخ شده است و الا هرگاه به اسلام عودت نمود نکاح آنان چنانکه بوده است ادامه خواهد یافت. بنابراین نزدیکی زوجین در مدت عده قبل از مسلمان شدن کسی که کافر گشته حرام و ممنوع است (امامی، بی‌تا، 4، 345-346).

در مورد حکم مهر زنی که شوهرش قبل از دخول مرتد گردیده، عمدتاً دو نظریه مطرح گردیده است: گروهی ارتداد مرد را مانند طلاق، منصف مهریه دانسته و قائل به لزوم پرداخت نصف مهریه شده‌اند. عده‌ای هم معتقدند: گرچه ارتداد قبل از دخول باشد، مرد موظف است تمام مهر را پرداخت نماید. صاحب حدائق و صاحب جواهر گرچه هر دو از گروه اولند و قائل شده‌اند: مردی که قبل از دخول مرتد گردیده، تنها نصف مهر را باید بپردازد،

6-2. اسلام آوردن زن یا شوهر کافر

در صورتی که زن و شوهر کافر اصلی باشند و پس از نکاح اسلام آورند یکی از سه فرض زیر پیش می‌آید:

الف- هرگاه شوهر اسلام آورد (کتابی باشد یا غیر کتابی) و زن او غیر کتاییه باشد، چنانچه این امر قبل از نزدیکی بین آن دو باشد نکاح به خودی خود منحل می‌گردد و هرگاه پس از نزدیکی بین آن دو باشد انتظار کشیده می‌شود تا عده زن منقضی گردد. در صورتی که قبل از انقضاء عده زن اسلام آورد نکاح آنان بحال خود باقی خواهد ماند. اما در صورتی که زن به دیانت خود باقی بماند و در عده اسلام نیاورد کشف می‌شود که نکاح آنان از زمان اسلام شوهر منفسخ شده است. بنابراین در مدت عده مادام که زن مسلمان نشده است نزدیکی شوهر با او حرام می‌باشد.

ب- هرگاه شوهر اسلام آورد (کتابی باشد یا غیر کتابی) و زن او کتاییه باشد، نکاح آنان بحال خود باقی خواهد ماند. در این امر فرق نمی‌نماید که اسلام او قبل از نزدیکی آنان با یکدیگر باشد یا بعد از آن، زیرا چنانکه گذشت نکاح مرد مسلمان با زن کتاییه ابتداء نیز جایز است، پس ادامهٔ آن بطریق اولی جایز خواهد بود.

ج- هرگاه زن اسلام آورد (کتاییه بوده یا غیر کتاییه) و شوهر او کافر باشد، نکاح آنان منفسخ می‌گردد، زیرا طبق ماده «1059» ق.م. نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان جایز نیست. در صورتی که این امر قبل از نزدیکی باشد نکاح به خودی خود منحل می‌شود، و چنانچه پس از نزدیکی باشد انفساخ آن متوقف بر انقضاء عده است. بنابراین هرگاه در عده زن، شوهر او مسلمان گردید نکاح آنان همچنان ادامه پیدا می‌نماید و هرگاه عده زن منقضی گشت و شوهر به کفر خود باقی ماند، کشف می‌شود که از زمان اسلام آوردن زن نکاح منفسخ شده است (امامی، بی‌تا، 4، 345).

6-3. لعان

مورد دیگر از مصادیق انفساخ نکاح «لعان» است که در دو صورت اتفاق می‌افتد؛ یکی آنکه زوج به زوجه‌اش نسبت زنا دهد و دوم آنکه فرزندی را که زنش آورده است از خود نفی کند. در صورتی که نتواند ادعای خود را اثبات نماید یا باید حد قذف (80 تازیانه) بر او جاری شود و یا طبق دستور در نزد حاکم بین زن و شوهر لعان واقع شود که یکی از آثار «لعان» انفساخ نکاح و حرمت ابدی این زن بر این شوهر است (موسوی خمینی، 1365، 2، 362).

به عبارت دیگر با انجام لعان توسط طرفین آثاری مترتب می‌گردد: اعم از اینکه: 1- حد قذف از مرد و همچنین حد زنا از زن ساقط می‌گردد؛ ولی اگر مرد با بیّنه مدعای خویش را ثابت نمود، حد قذف از مرد ساقط، و حد زنا بر زن جاری می‌گردد. 2- عقد نکاح منفسخ می‌گردد. این انحلال و جدایی عنوان فسخ بر آن بار است، نه طلاق؛ لذا شرایط لازم در طلاق و احکام آن بر این انفساخ مترتب نمی‌گردد. 3- زوجین بر همدیگر حرام مؤبد می‌گردند؛ یعنی برای همیشه نمی‌توانند همدیگر را به همسری اختیار نمایند. لذا قانون مدنی به موجب «ماده 1052» مقرر می‌دارد: «تفریقی که به موجب لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است». 4- توارث بین پدر و فرزند منتفی می‌گردد (ماده 882)، (هر چند بین مادر و فرزند ارث باقی است)، البته اگر پدر از «لعان» رجوع کند گرچه خود برای همیشه از ارث بردن از فرزند مورد لعان محروم است، ولی فرزند از او ارث می‌برد (موسوی خمینی، بی‌تا، 2، 362) و همچنین توارث بین زن و شوهر در اثر لعان منتفی می‌گردد (طاهری، 1418، 3، 94-96).

6-4. عیوب زوجین

عیوب موجب فسخ، بر دو قسم عیوب مختص و عیوب مشترک تقسیم بندی می‌شود.

6-4-1. عیوب مختص به مرد

ماده 1122 قانون مدنی: «عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشوئی باشد، موج حق فسخ برای زن خواهد بود:

1- عنن به شرط اینکه بعد از گذشتن مدت یک سال از تاریخ رجوع زن به حاکم، رفع نشود.

2- خصاء.

3- مقطوع بودن آلت تناسلی».

6-4-2. عیوب مختص به زن

ماده 1123 قانون مدنی: «عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود:

1- قرن.

2- جذام.

3- برص.

4- افشاء.

5- زمین‌گیری.

6- نابینائی از هر دو چشم.

ماده 1124 قانون مدنی: «عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته باشد». در خصوص عیوب زن سه حالت متصور است که احکام هر یک به ترتیب بیان می‌گردد:

1- چنانچه در حال عقد موجود باشد تردیدی نیست که موجب خیار برای مرد است.

2- چنانچه پس از عقد و انجام نزدیکی ایجاد گردد، فقهاء به اتفاق آراء معتقدند که موجب خیار نخواهد بود؛ زیرا که **اولاً** وظی به منزله تصرف بوده که مانع از ردّ به جهت عیب است، **ثانیاً** عقد به صورت لزوم انجام گرفته، و مقتضای استصحاب بقاء آن است.

3- چنانچه پس از عقد و قبل از نزدیکی عیبی از عیوب زن ایجاد گردد، نسبت به پیدایش حق خیار برای مرد بین فقهاء دو نظر است. اقلیت قائل به خیار، و مشهور فقهاء با تمسک به اصل لزوم و استصحاب نظر به عدم خیار داده‌اند. قانونی مدنی از نظریه مشهور تبعیت نموده و به طور اطلاق عیوب متجدده پس از عقد را موجب خیار ندانسته که شامل صورت 2 و 3 می‌گردد.

6-3-4 عیوب مشترک

عیب مشترک بدین معناست که چنانچه در هر یک از زوجین یافت گردد موجب پیدایش خیار برای طرف مقابل است. اگر چه جنون زن و مرد از نظر احکام مترتبه بر هر یک متفاوت است، ولی جنون تنها مصداق عیوب مشترک در زوجین می‌باشد؛ ماده 1121 قانون مدنی: «جنون هر یک از زوجین، به شرط استقرار، اعم از اینکه مستمر یا ادواری باشد، برای طرف مقابل موجب حق فسخ است».

جنون یا سابق است و یا طاری. آنچه در این ماده مطرح گردیده جنون سابق بر عقد است، و حکم جنون طاری در ماده 1128 ق.م. چنین آمده است: «هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده، برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبایناً بر آن واقع شده باشد».

چنانچه پس از عقد معلوم گردد که احد زوجین در حین عقد مجنون بوده است، طرف دیگر می‌تواند عقد را فسخ نماید. قانون مدنی جنون را تعریف نکرده ولی فقهاء بطور دقیق مفهوم این کلمه را چنین مشخص نموده‌اند:

جنون یعنی اختلال عقل؛ بنابراین نسیان‌های سریع الزوال، بیهوشی‌های ناشی از هیجانات ناگهانی، و نیز بیماری صرع، جنون محسوب نمی‌گردد. منظور از اختلال عقل آنست که شخص در انجام وظائف عادی و معمولی روزانه خویش نامتعادل شده، و اعمال بدون هدف از او سر بزند (نجفی، 1404ق، 30، 318).

جنون گاهی ادواری است و گاهی اطلاق؛ منظور از جنون ادواری دیوانگی‌های موسمی و فصلی است. به گونه‌ای که هر چند گاه به شخص، حالت دیوانگی دست دهد، بخلاف جنون اطلاق که دیوانگی مستمر می‌باشد. هر دو نوع مذکور موجب خیار فسخ است.

ماده 1125 قانون مدنی: «جنون و عنن در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود، موجب حق فسخ برای زن خواهد بود» (محقق داماد، 1365، 356-357).

جنون در مرد سه فرض دارد:

1- موجود قبل از عقد؛ حکم این فرض در ماده 1121 و 1122 ق.م. چنین آمده است: ماده 1121 ق.م: «جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار، اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است» ماده 1122 ق.م: «عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود: 1. خصاء 2. عنن به شرط این که و لو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد 3. مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد».

2- حادث پس از عقد و قبل از وطی.

3- حادث بعد از وطی؛ در فرض دوم و سوم نیز چندان مخالفی در پیدایش خیار وجود ندارد.

برای عنن نیز همانند جنون سه فرض فوق‌الذکر متصور است. اما در خصوص عنن حادث بعد از وطی (فرض سوم) با اینکه مشهور قائل به عدم خیار هستند، ولی برخی از فقها نظر به حق خیار داده‌اند (نجفی، 1404ق، 30، 326).

قانون مدنی جنون و عنن را به یکدیگر عطف نموده، و در هر دو مورد به طور مطلق پس از عقد حق خیار برای زن قائل شده است. اگر از اطلاق متن ماده استنتاج نمائیم که قانون مدنی عنن بعد از وطی را هم موجب خیار می‌داند، باید بگوئیم که قانون‌گذار از نظریه ابن زهره و شیخ مفید متابعت نموده است؛ ولی با توجه به اینکه روش قانون مدنی همواره پیروی از مشهور فقها می‌باشد، چنین استنباطی کار آسانی نیست (محقق داماد، 1365، 335-357).

نتیجه گیری

طبق قاعده حقوقی هر مالی که تلف شود به زیان مالک آن است، مگر آنکه به جهتی از جهات ضمان آن به عهده دیگری قرار داده شود. هرگاه تعهد به انتقال مال معین باشد و قبل از ایفاء تعهد مال تلف شود، چنانکه کسی تعهد نماید که اتومبیل سواری خود را به دیگری در ظرف ده روز انتقال دهد و قبل از انتقال اتومبیل دچار حریق شود (خواه این امر قبل از موعد مقرر باشد و خواه پس از موعد) زیان آن طبق قاعده، به عهده مالک متعهد است و مستفاد از ماده «240» قانون مدنی (در مورد شرط) تعهد ساقط و عقد منفسخ می شود و هرگاه عقد معوض بوده و متعهد له عوض را داده است آن را مسترد می دارد. فرقی نمی نماید که تلف مال عمداً باشد و یا غیر عمد، همچنین است هرگاه متعهد مورد تعهد را به دیگری انتقال داده باشد، زیرا تعهد به انتقال، ایجاد حق عینی برای متعهد له نسبت به مورد تعهد نمی نماید تا انتقال دوم باطل باشد، و چنانچه از این امر خسارت به متعهد له متوجه شده است او می تواند خسارت ناشی از عدم انجام تعهد را بخواهد، زیرا متعهد سبب توجه خسارت بمتعهد له می باشد. در صورتی که تعهد بتسلیم مال کلی باشد، چنانکه کسی تعهد نماید که ده خروار گندم به دیگری بدهد، سپس بر طبق قانون تمامی گندم به انحصار دولت در آید، بدین نحو که خرید و فروش آن برای غیر دولت قدغن شود، اگر چه ماده صریحی حکم مورد مزبور را بیان ننموده است، ولی می توان از مواد «240» و «348» و «372» قانون مدنی حکم به انفساخ معامله مزبور را استنباط کرد. همچنین هرگاه مورد تعهد انجام فعل در مدت معینی باشد، چنانکه گوینده تعهد نماید که در مقابل مبلغی در ساعت معین در جمعیتی سخنرانی کند و در آن ساعت مریض شود و یا فیلم برداری تعهد نماید که در مقابل اجرتی معین در جشن دانشگاه فیلم برداری نماید و در آن جشن حاضر نشود، تعهد ساقط می گردد و منفسخ می شود. از ماده «348» و ماده «372» قانون مدنی که قدرت بر تسلیم شرط صحت معامله قرار داده شده مستفاد می گردد که هرگاه مورد معامله قبل از تسلیم تلف گردد کشف می شود که معامله باطل بوده، این است که طبق مستفاد از ماده «496» گفته می شود: تلف عین مستأجره قبل از تسلیم موجب بطلان اجاره است. و هم چنین است هرگاه مال مورد انتقال از جریان تجاری خارج شود چنانکه نقل و انتقال آن قانوناً ممنوع گردد و یا مفقود شود به نحوی که از وجود و محل آن بی اطلاع باشند، زیرا متعهد قدرت قانونی بر تسلیم مال مورد معامله ندارد. بنابراین باید بر آن بود که تلف قهری یکی از عوضین قبل از قبض، کشف از بطلان عقد می نماید. قاعده مزبور در مورد بیع جاری نمی گردد، برای آنکه حکم مزبور با قواعد حقوقی تطبیق گردد، فرض می شود که چون مبیع نزد بایع تلف گردد، کشف می شود که قبل از تلف مبیع، در یک لحظه تصویری بیع فسخ شده و مبیع به ملکیت بایع در آمده و سپس تلف شده است، زیرا طبق قاعده حقوقی، زیان مال به عهده مالک آن است و نمی تواند مال در ملکیت مشتری تلف شود و زیان آن به عهده بایع قرار گیرد. قانون مدنی به همان جهتی که تلف مبیع را قبل از قبض موجب انفساخ بیع دانسته، در مورد نقص مبیع قبل از قبض رعایت قاعده (تلف مال به زیان مالک است) را نیز ننموده و به مشتری حق فسخ داده است. این است که ماده «388» ق. م. گویای آن است که گر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری

حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید. براساس ماده 551 ق. م. عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منفسخ می‌شود: موت یا جنون یا سغه احد طرفین؛ تلف شدن تمام سرمایه و ربح؛ مفلس شدن مالک؛ عدم امکان تجارتي که منظور طرفین بوده.

مطابق ماده 529 ق. م. عقد مزارعه به فوت متعاملین یا احد آنها باطل نمی‌شود، مگر اینکه مباشرت عامل شرط شده باشد، در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود. مقصود از شرط مباشرت قید مباشرت و وحدت مطلوب است؛ زیرا اگر شرط باشد و از باب تعدد مطلوب، باطل نخواهد شد بلکه قائم مقام عامل به جای او انجام وظیفه خواهد کرد. بر مبنای ماده 530 ق. م. هرگاه کسی به مدت عمر خود مالک منافع زمینی بوده و آن را به مزارعه داده باشد، عقد مزارعه به فوت او منفسخ می‌شود. همچنین اگر موجد فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستأجره بوده است، اجاره به فوت موجد باطل می‌شود و این مطلبی است که در ماده 497 بیان شده است. در رابطه با عقد وکالت، ماده «682» ق. م. می‌رساند که محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد، و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد. انفساخ نکاح در مواردی به شرح ذیل است: ارتداد زن یا شوهر مسلمان؛ چنانکه از اطلاق ماده «1059» ق. م. استنباط می‌شود نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان همچنانی که ابتداء جایز نیست. استدامه نیز ممنوع می‌باشد. اسلام آوردن زن یا شوهر کافر. لعان؛ قانون مدنی به موجب «ماده 1052» مقرر می‌دارد: «تفریقی که به موجب لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است». عیوب زوجین.

منابع و مأخذ

- امامی، حسن، (بی‌تا)، حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامیة.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، (1410ق)، المکاسب، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب.
- برهانیان، عبدالحسین، (بی‌تا)، بررسی مبانی بیمه در اسلام، بی‌جا.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، (1413ق)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (1377)، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (1409ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه)، (1414ق)، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول.
-، (1413ق)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خواجه‌نوی، محمد، (1418ق)، جامع الشتات، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- شوشتری، سید محمد حسن (1427ق)، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، نشر میزان.
- طاهری، حبیب الله، (1418ق)، حقوق مدنی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبایی، علی بن محمد، (1418ق)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
- طوسی، محمد بن حسن، (1390ق)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران- ایران: دار الکتب الإسلامية.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، (1416ق)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- کاتوزیان، ناصر، (1376)، حقوق مدنی (عقود معین)، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری برنا.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، (1408ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- محقق داماد، مصطفی، (1406ق)، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی.
- موسوی بجنوردی، سید محمد، (بی تا)، بررسی فقهی و حقوقی اقاله، مجله میراث جاویدان، سال دوازدهم، شماره 45.
- موسوی خمینی، روح الله، (1363)، البیع، قم، انتشارات اسماعیلیه.
-، (1365)، تحریر الوسیله، قم - ایران: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- نجفی، محمد حسن، (1404ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی، (1414ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت - لبنان، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

Examining examples of termination in contracts

Hossein Ansari

**Master's degree in criminal law and criminology, Shahid Chamran University of Ahvaz
(corresponding author)**

Abstract

Rescission is one of the reasons for the dissolution of contracts, and it is said that there is no defect in the elements of the contract at the time of its conclusion, but in the meantime, something happens that causes the contract to be dissolved by itself. In other words, whenever a legal act is destroyed by itself and without the influence of the will of the people, and the intention of the parties is not involved in this dissolution, this dissolution is called rescission. Infasakh is also called forced liquidation. Forced dissolution means that the contract is destroyed without the need for additional legal action, and the parties or the court do not have the right to choose. In the current research, which is written in a descriptive-analytical way, examples of cancellation in contracts have been examined. The summary of the findings of the research indicates that rescission can be found in contracts such as sale, lease, farm, mudarabah, representation and marriage under certain conditions.

Key words: examples, cancellation, contracts, civil law